تحویل سال ایرانی زیر سایه ویروس چینی

اولین سین سلامتی است

مریم طالشی
گزارش نویس

شیرینی بخریم یا نخریم؟ آجیل را چه کار کنیم؟ شیرینی در دمای بالا پخته، فقط می‌ماند بسته‌بندی‌اش که آن را هم می‌شود یک کاری کرد. بیرونش را خوب ضدعفونی می‌کنیم و چند روز هم صبر کنیم، اگر ویروسی هم باشد، از بین رفته. آجیل را هم می‌شود گذاشت داخل مایکرو ویو تا امواج هر ویروسی را نابود کند. تکلیف میوه هم که روشن است. خوب شسته و ضدعفونی شود مشکلی پیش نمی‌آید. بساط پذیرایی عید اینطوری جور می‌شود ولی پذیرایی از چه کسی؟!

لازم نیست بگوییم که عید امسال متفاوت است چون دیگر همه ما این را خوب درک کرده‌ایم؛ بعضی‌ها البته هنوز در مقابل این واقعیت مقاومت می‌کنند، مثل خانم ح که اعتقادش به برگزاری مراسم نوروز آنقدر راسخ است که هیچ چیز حتی کرونا هم نمی‌تواند جلودارش شود. بیایید داستان خانم ح را بخوانیم. راستی عید شما هم مبارک.

خانم ح به رسم هرسال خانه تکانی کرده، برای بچه‌هایش لباس عید خریده و کابینت خوراکی‌ها را با شیرینی و شکلات و آجیل انباشته است. قصد دارد عید دیدنی برود و پذیرای میهمان هم باشد، البته تا اینجا یعنی روز دوم عید، هیچ اقبالی نداشته و از کسی روی خوش برای دید و بازدید حضوری ندیده است؛ همه اعضای فامیل خاله پیر و سنتی‌اش ترجیح داده‌اند از همان پشت تلفن تبریک بگویند و عید مبارکی بشنوند.

خانم ح البته در روزهای آینده بازهم تلاش خواهد کرد که ما امیدواریم بی‌ثمر باشد.

نقطه مقابل خانم ح، آقای پ است که سه هفته تمام خود را در خانه حبس کرده، نه آجیل خریده و نه شیرینی و اصلا اگر اسم این چیزها را پای تلفن هم برایش ببرید عصبانی می‌شود. او خیال ندارد هیچ روزی از خانه‌اش خارج شود. به نظرش بهتر است این عید را بی‌خیال دید و بازدید شد چون جان آدم ارزشش بیشتر است و نباید سلامتی را فدای رسوم کرد.

حرف از رسوم شد. بگذارید برگردیم به چند روز پیش، مثلاً سه چهار روز قبل از عید. همیشه این موقع سال نمی‌شد توی خیابان‌های مرکزی شهر سوزن انداخت. مراکز خرید هم همینطور بودند. شلوغ و مملو از آدم‌هایی که می‌خواستند سال نو را به بهترین شکل آغاز کنند. کرونا اما شب عید امسال را جور دیگری کرد؛ حتی خیابان بهار، بورس خرید لباس بچه هم در این وانفسا دچار همان کسادی شد. به گفته یکی از مغازه‌داران این خیابان، امسال کسادترین بازار شب عید را تجربه کردند. او پیش از این گمان می‌کرد با وجود اینکه گفته شده ویروس روی کودکان تأثیری ندارد، آنها فروششان را به هرحال خواهند داشت اما بعد دیده که اینطور نیست و کسی علاقه ندارد بچه‌اش لباس و کفش پرو کند و در نتیجه کلاً قید خرید را می‌زند.

خشکشویی‌ها هم به وضعیت مشابهی دچار شدند. یکی از شاغلان این حرفه اینطور می‌گوید: «فکر می‌کردم وقتی پای شست وشو در میان است، مردم اتفاقاً بیشتر سراغ ما بیایند چون به هرحال حرفه ما در خدمت نظافت است، اما اینطور نبود. حتی از پرده‌ها و پتوهایی که هرسال برای شستن می‌آوردند خبری نیست، لباس که اصلاً، همه یا گذاشته‌اند برای بعداً یا خودشان در خانه می‌شویند.»

بگذارید کمی به عید نزدیک‌تر شویم. مثلاً برویم سراغ بساط هفت‌سین فروش‌ها. با یکی‌شان که مقابل یک مراکز خرید در مرکز شهر بساط کرده بود، صحبت کردم. وقت کافی داشت که به سؤال‌هایم جواب بدهد چون کسی چیزی نمی‌خرید، حتی آن سنبل‌های قشنگ و تازه را که با دیدنشان روح آدم پرمی‌کشید. ماهی که دیگر اصلاً حرفش را نزنید. همینجوری در سال‌های قبل هم می‌گفتند ماهی قرمز بیماری‌زاست، امسال که دیگر نور علی نور شد.

«این سفال‌ها را خودمان رنگ می‌کنیم. کار هرسال مان همین است. سبز کردن سبزه هم کار خودمان است. امسال به خاطر کرونا همه چیز را هم رعایت کردیم اما مردم باز می‌ترسند. می‌دانستم ریسک است که وسایل هفت‌سین بیاورم اما چیز دیگری برای فروش نیست.»

نمی‌دانم آقای دستفروش در روزهای آخر چقدر دشت کرده ولی می‌دانم خیلی‌ها با همان وسایل موجود، سفره‌های کوچکی پهن کرده‌اند و آن را در شبکه‌های اجتماعی با دوستان و آشنایان به اشتراک می‌گذارند. می‌دانم الان می‌خواهید بگویید خب که چه؟ هرسال همین‌کار را می‌کردند، جوری که وقتی اینستاگرام را باز می‌کردید، همینطور پشت سرهم سفره هفت‌سین بود که جلوی چشمتان باز می‌شد، پشت سر هم عکس ماهی قرمز بود و سبزه روبان بسته. کاسه سنجد بود و سکه در آب ریخته. بله، من هم می‌دانم اما امسال حتی این عکس‌های به قول شما تکراری و هرساله هم حکایت دیگری دارد. اصلاً بحث این است که اگر آدمیزاد را از یک کاری منع کنند، بیشتر به آن حریص می‌شود. حالا حکایت ما هم همین است. مثلا هر سال عکس سفره و خانه و سبزی‌پلو ماهی شب عید نوه عمه مادرمان را می‌دیدیم و یک لایک می‌زدیم و می‌رفتیم. زیر لب یک غری هم می‌زدیم که این ندید بدید باز دارد خودنمایی می‌کند. همان سالی یک بار را هم دیداری نداشتیم البته. امسال اما برای همان دست عکس‌ها دلمان می‌رود. دوست داریم ببینیم بقیه پشت پرده کرونا چه جوری دارند زندگی می‌کنند؛ هفت‌سین شان را چه جوری می‌چینند و سبزی‌پلو ماهی عیدشان چطور تزئین شده. دلمان می‌خواهد همان‌هایی را که سالی یک بار به زور می‌دیدمشان و بارها شاید از زیر دید و بازدیدشان شانه خالی می‌کردیم، ببینیم. راستش دل خودم برای شیرینی‌های وسط مربایی عید تنگ شده باوجود اینکه هیچ‌وقت دوستشان نداشتم و در جواب میزبان که تعارف می‌کرد، لبخند می‌زدم و توی دلم می‌گفتم شیرینی مربایی هم شد شیرینی؟!

ایرنا

اصلاً همین لباس عید خریدن را بگو که هیچ‌وقت به آن اعتقادی نداشتم. نمی‌دانید امسال چقدر دلم می‌خواست از این پاساژ به آن پاساژ بروم و دنبال یک پیراهن باشم که به فلان کفش بیاید و یک روسری که به فلان مانتو، بگذریم. می‌دانم خیلی پراکنده گفتم اما ناشی از ذهن آشفته این روزهاست و بگذارید به حساب درددل یک گزارش نویس بی‌حوصله.

برگردیم به همان بحث دید و بازدید عید. خبرش را دارم که خیلی‌ها به صورت مجازی این رسم را به جا می‌آورند. دوستی می‌گفت اولین باری که با پدر و مادرم که خانه‌شان تنها یک خیابان از ما فاصله دارد، تماس ویدئویی برقرار کردم، انگار همه چیز برایم یک بعد دیگری پیدا کرد. مثل پرده‌ای که از جلوی چشمم کنار رفته باشد. تازه فهمیدم که چقدر چین‌های پیشانی پدرم عمیق شده و مادرم موقع حرف زدن، گوشه لبش پرشی خفیف دارد که ناشی از سکته‌ای است که چند سال پیش رد کرده و به من نگفته بودند چون نمی‌خواستند فکرم را مشغول کنند تا وقتی که آزمون ارشدم را بدهم و بعدش هم نگفتند.

راستش آدم خودش را هم در همین تماس‌های ویدئویی، در همین دید و بازدیدهای مجازی، بهتر پیدا می‌کند. تازه می‌فهمی که چقدر حواست هست هر کلمه را مناسب انتخاب کنی. اصلاً چقدر حواست به آدم آن طرف خط هست چون دیگر همان گوشی که در دیدارهای حضوری بینتان فاصله می‌انداخت، خودش شده تنها واسطه دیدار.

همه اینها را گفتم که شاید دلتنگی‌تان کمی رفع شود. شاید سخت باشد اما می‌شود از دل همین ترس و اضطراب، آدم خودش را رشد بدهد. کرونا هم می‌رود اما کاش تجربه این روزها بماند و یادمان باشد چقدر برای کوچکترین و روزمره‌ترین امور دلتنگ شدیم. برای قدم زدن در خیابان، به آغوش کشیدن عزیزانمان، دورهمی‌های دوستانه، ناخنک زدن به نان تازه روی پیشخوان نانوایی، گاز زدن به ساندویچ فلافل که خودمان مخلفاتش را از توی کاسه‌های بزرگ لای ساندویچ چیده‌ایم.

کاش یادمان نرود جان‌های عزیزی که از دست رفته‌اند، که حتی حسرت یک سوگواری ماند به دل بازماندگانشان، ببخشید که غمناک شد این آخرش. بگذارید به حساب درددل‌های یک گزارش نویس غمگین که امید دارد به بازگشت روزهای خوب.

نوروز کرونایی؛
فرصتی برای تامل در رازهای اسطوره آیین نوروز

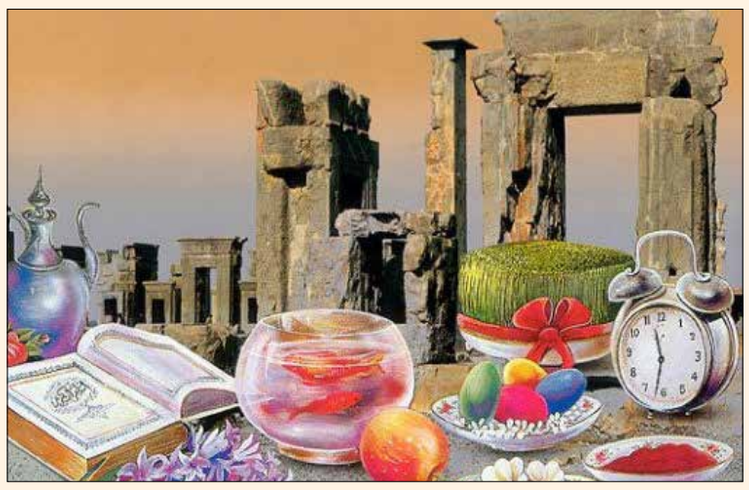

ادامه از صفحه اول

سیاوش که نماد سبزی و آب است بدست افراسیاب که نماد خشکسالی و استبداد است ناجوانمردانه کشته می شود. سیاوش اسطوره کشت بود و افراسیاب کشتار. اما این اسطوره گیاهی که از خونش پرسیاوشان رویید و هم دشت بی علف پادشاه عقیم را دگرگون کرد و هم زمینه های رهایی را فراهم آورد. گویا رهایی نیاز به قربانی بزرگی چون او داشت. آیینهای سوگواری و موی افشانیهای زنان برای او قیامتی بپا می کند تا فرزند بلند قامتش کیخسرو به همراه همه پهلوانان سرافراشته ایرانی بر سرما و خشکسالی بتازند و بهاری انسانی را با کشتن افراسیاب به ارمغان بیاورند. هر سال در این روزهای نوروزی بود که جهان غیب اسرارش را هویدا می کند تا کیخسرو بتواند در جام اسطوره ای نادیده ها را ببیند و بیژن که نماد همه چاه ماندگان است بیابد و رهایی بخشد. در نوروز است که مردم ایران سبزه های غلات را که در ظروف به معنای جهان خرد کاشته اند ارزیابی می کنند تا ببینند سرنوشت سال آنها چه بوده و چه چیزی را بهترست بکارند. آنها با طبیعت گفتگو داشتند و حرف همدیگر را نیک می دانستند. به هم احترام می گذاشتند مانند دو موجود زنده. ایرانی حق نداشت نه خاک را، نه آب را و نه آتش و هوا را که مظاهر گوناگون طبیعت بودند آلوده کند. که آلوده کردن گناهی بزرگ محسوب می شد. در طول تاریخ انسان ایرانی امانتداری کرد چنانچه با همه ناملایمات و تهاجم های بسیار و کشتارهای بی رحمانه نوروز را حراست و آنرا به نماد فرهنگی تبدیل کرد. در مقابل نوروز نیز از او و هویت او پاسداری نمود که این جشنها نگذاشتند تا ایران کشوری مانند مصر یا عراق شود که دیگر خبری از میراث غنی میان رودان یا مصریان و یا فینیقی ها باقی نماند. نوروزیان کوشیدند تا به هر شکل که شده این میراث را زنده نگه دارند تا جاییکه امروزه به بزرگترین میراث معنوی جهان به ثبت یونسکو رسیده شده است و هر سال کشورهای بیشتری خواهان پیوستن به آن می شوند. این استقبال بی دلیل نیست که انسان معاصر بیش از هر دوره دیگر به اندیشه نوروزی نیازمند است.

■ انسان‌غربی‌وطبیعت

برعکس از همان اول اروپایی ها نسبت دیگری با طبیعت و با هستی اتخاذ کردند؛ نگرش متفاوت و منش متفاوت دستاوردهای متفاوتی را به دنبال داشت. آن چیزی که به عنوان نگرش غربی معرفی می شود به این معنانیست که همه اندیشمندان همین نگاه را داشتند یا همه به یک درجه به این نگرش مکانیکی یا دوگانه ای خیر و شر اعتقاد داشته باشند اما آنها نظراتی در خصوص طبیعت و انسان ارائه داده اند که در تفکرات شرقی یا نیست یا وجه تسلطی پیدا نکرده است. سخن از نگرشهایی است که وضعیت امروز ما نتیجه آنهاست. در این خصوص می توان گفت که فرهنگ غربی از طبیعت سه بار فاصله گرفته است:

نخست در یونان قدیم بود. گرچه برخی از حکما و بیشتر شاعران انسان و طبیعت را آینه یکدیگر قلمداد می کردند و بر این باور بودند که طبیعت خاستگاه انسان، مستحق ستایش و رفتار احترام آمیز است. اما اغلب متفکران دست به دوگانه سازی فرهنگ و طبیعت زدند و انسان یونانی خود را نماینده فرهنگ و در تقابل با طبیعت و برتر از دیگران می دید که نماینده طبیعت به شمار می آمدند. این اندیشه تصویرپردازی های زیادی به دنبال داشت که بر اساس آن طبیعت نسبت به فرهنگ پدیده ای ناکامل، غیرقابل پیش بینی و گاه وحشتناک به نظر آمد. در اسطوره شناسی یونانی اورانوس همه فرزندان گایا یعنی مادر-زمین را از بین می برد ولی بلاخره کرنوس با تدبیر گایا پنهان و بزرگ شد و اورانوس را از قدرت خلع کرد. در اسطوره شناسی بابلی که یهودیان بسیار از آن متاثرند وضعیت بدتر هم می شود زیرا مردوک، تیامت را از بین برده و پیکر وی را در اقصا نقاط هستی می پراکند تا با مرگ تیامت آفرینشی نو رقم بزند. در فلسفه هم دست کم یکی از مهمترین گرایش ها یعنی فلسفه افلاطونی این عالم را سایه عالم مثل می دانست و برای آن ارزش چندانی قائل نبود. در مرحله دوم دین مسیحیت بود که دوگانه تازه ای یعنی جهان قدسی و جهان مادی را ساخت. جهان طبیعت را در مقابل جهان بهشتی قرار داد و به تحقیر آن و هر آن چیزی که به آن تعلق داشت پرداخت. تفسیر بدی از خدا محوری نمود که دست آخر به کلیسا محوری رسید و طبیعت پست ترین درجه وجود به شمار آمد که جز حقارت نصیبی نمی برد. این ناچیزی و تحقیر مجوزی بود تا هر طوری با آن رفتار شود یا از آن تصویرپردازی گردد. محل هبوط و تبعیدگاه اجباری بیش از این ارزش نداشت. به همین دلیل کناره گیری از طبیعت در معنای طبیعت مادی در جلوه های گوناگون آن مانند جنسیت از آموزه های مسیحیت به خصوص برای پدران و خواهران روحانی تلقی گردید. زندگی رهبانی و اقامت در دیرها توصیه می گردید.

بار سوم پس از رنسانس بود که به مراتب نگرش ویرانگر کننده‌ای بود. زیرا اگر اندیشه مسیحی دوری را تجویز می کرد، اندیشه اومانیستی مداخله و بهره وری از طبیعت را پیشه خویش ساخت. انسان مدرن با تکیه بر خرد تهی شده از باورهای معنوی (راسیونالیسم) و دانشهای نو و تخصصی شده (سیانتیسم) با گذار از جامعه دین محور در غیاب خدا خود را کانون هستی فرض نموده و بر این باور بود که همه طبیعت -و البته همه انسانهای غیر اروپایی- نسبت به وی از مرتبه نازلی برخوردارند. این فاصله گذاری به آنها این مجوز را می دهد تا هر گونه که می توانند از آنها بهره ببرند. به دنبال آن نظریه های روابط ارگانیکی هستی به نظریه مکانیکی تبدیل گردید. نگرش مکانیکی که به پارادایم این دوره تبدیل می شود به آنها این اجازه را می داد تا جهان را با انسانها تمرکزگرایی کنند و انسانها را با انسان اروپایی. روابط میان عناصر سیاره زمین را به روابط عمودی تبدیل نماید که در راس آن برگزیده های همین انسان غربی قرار می گیرند. بدین شکل عصر تازه ای آغاز می شود که یکی از جلوه های آن استعمار است. استعماری که به خود حق می دهد به نام عمران کردن تمام منابع انسانی، فرهنگی و طبیعی مناطق دیگر را در طول چند قرن ببلعد درست همانند کرونوس بلعنده که یکی از اسطوره های مهم یونانی است. انسان شرقی خوابزده و استبداد زده تا به خود بیاید مصیب بزرگی را به نام استعمار تجربه می کند که تا امروز نیز به شکلهای گوناگون ادامه دارد. سرمایه داری برای بهره بیشتر به هیچ جای طبیعت رحم نمی کند و جنگلهای بیشماری نابود می شوند، صید انبوهی با فناوریهای در دریاها شروع می گردد، زمینهای زیادی به زیر کشت می روند و موجب فرسایش می گردد. نگاه مکانیکی این انسان که امکان فهم کلیت آسیب را ندارد سبب می شود تا حد امکان طبیعت خود را حفاظت و دیگر مناطق را در رقابتی سخت و بی رحمانه تا حد امکان استخراج نماید. او برای سودجویی بیشتر دست به دستکاری طبیعت زد و به بهانه اصلاح ژنتیک هزاران خطر تازه آفرید و حتی به انسان نیز رحم نکرد و به دستکاری او هم دست و هیولاهایی را ساخت که نمونه ای از آن را ذهن خیال پردازانه نویسندگان در رمان فرانکشتاین با زیر عنوان معنادار «پرومته مدرن» به نمایش می گذارند. خلاصه اینکه اکوسیستم سیاره بهم می خورد و حال سیاره بد می شود.

■ قرن بیستم آغاز بازگشت؟

قرن بیستم بود که انسان غربی متوجه خطرات این اندیشه گردید. هنگامیکه هوا و آبهای بسیاری آلوده و فرسایش خاکها مانند آب شدن یخها سرعت گرفت و لایه های ازون پاره شد. او متوجه وضعیت نامساعد شرایط زیست محیطی شد. ناامنی زیست محیطی هر سال بیشتر می شود. کمبود فزاینده عناصر حیاتی مانند آب سالم آشامیدنی، زمین مناسب کشاورزی همچنین دستکاری های ژنتیکی محصولات دامی و کشاورزی نگرانی های زیادی ایجاد کرده است. همه اینجا به غیر از استفاده زیاد از سوخت های فسیلی، استخراج بی رویه منابع طبیعی و فرسایش جنگل ها و بسیاری دیگر است. شکار بی رویه در جنگل ها، کوه ها، دشت ها و دریاها تنوع زیستی را بشدت کاهش داده است.

جنگ جهانی اول و دوم، بمباران اتمی بر سر هیروشیما و ناکازاکی، انفجار چرنوبیل و حادثه فوکوشیما، استفاده از سلاح های شیمیایی در جنگ ها مانند حلبجه، سونامی شرق آسیا، طوفانهای غرب آمریکا و گردبادهایی مانند کاترینا، باران های خشکسالی و سیل آسا در خاورمیانه، تشدید رانشهای زمین، ظهور گروههای تروریستی چون القاعده، داعش، نبردهایی خانمان سوز در سوریه، لیبی، یمن، اکراین، ... و بسیاری دیگر نشان می دهد حال جهان و حال انسان خوب نیست. به طور کلی خطرات متنوعتر، محتومتر، فشرده تر و بحرانهای زیست محیطی تهدید کننده تر از هر زمانی شده اند.

بیم آن می رود تا نبرد زیست محیطی زودتر از آنچیزی که حدس زده می شد آغاز گردد. امروزه برای مثال اطراف ایران رقابت ها برای آب هر لحظه شدیدتر می شود و خرده درگیریهایی به دلیل ساختن این سد یا آن دریاچه شروع شده است. ذخایر غذایی کم می شوند برای مثال اگر به همین منوال پیش برود ماهی تن قرمز با صید بی رویه به زودی تمام می شود. مسئله مهم اینست هنوز ما دقیقا نمی دانیم چه مقدار به محیط زیست آسیب وارد کرده ایم. جهان نیازمند یک آمایش زیست محیطی است تا صدمات را محاسبه و برای جلوگیری از آن برنامه های متناسب ارائه شود. این وضعیت همه دانشمندان را نگران کرده است و به همراه هنرمندان و شاعران آژیر خطر را کشیده اند.

در واقع، مدتهاست که دانشمندان رشته های گوناگون هشدار می دهند که وضعیت زمین و انسان خوب نیست و رو به بدتر شدن می رود. آنها با نظریه ها و فرضیه های گوناگون کوشیدند تا وضعیت را تشریح نمایند. جنبشهای متعددی در حوزه محیط زیست شکل گرفت تا خطرات را گوشزد کنند. فیلسوفانی مانند ژیل دلوز (Gilles Deleuze) شاخه دوستدار محیط زیست (Ecosophie) را طرح کردند به دنبال آنها اغلب رشته به مسائل زیست محیطی روی آوردند و شاخه ای بینارشته را با این حوزه شکل دادند. شاخه هایی مانند ادبیات زیست محیطی (ecopoetique)، نقد زیست محیطی (ecocritique)، نشانه شناسی زیست محیطی (ecosemiotique)، زبانشناسی زیست محیطی (ecolinguistique) و معماری زیست محیطی (ecoarchutecture)، شکل گرفتند و اکولوژی به پارادایم دوره معاصر تبدیل گردید.

در واقع، کمتر پدیده ای به اندازه کرونا می توانست کاری کند تا این نظریه ها جدی گرفته شوند. هشدار شاعران و دانشمندان که اغلب توسط سیاستمداران، تجار و بسیاری از مردم مورد بی توجهی قرار می گرفتند با شیوع ویروس کرونا آنها را نیز مجبور کرد تا توجه نمایند. خوشبختانه شرایط برای محیط زیست سالاری (Ecocratie) تا حدی آماده شده است. همچنین موضوع بحث زیست محیط آرمانی (Ecotupia) نیز می تواند طرح گردد. انسان معاصر یا دستکم روشنفکران آن متوجه شده اند نه فقط آرمانشهر آینده نمی تواند به محیط زیست بی توجهی نمایند بلکه سرشت آرمانشهری بستگی به سرنوشت زیست محیطی دارد. در این میان خوبست به چند فرضیه در این خصوص اشاره شود.

■ فرضیه‌های‌تبیینی

در مقابل وضعیت پیش آمده نظرات و مقاومتهایی نیز صورت می گیرد و گاهی موجب می شود تا برخی از دولت ها تصمیماتی را اتخاذ نمایند. اما در حوزه نظریات چندین نظریه بیش از دیگر نظریه ها معروف شده اند و با وضعیت کرونایی این روزها نیز منطبق هستند: فرضیه گایا: جیمز لاولاک در سال ۱۹۶۵ نظریه گایا را مطرح کرد. در این فرضیه کل سیاره زمین مانند پیکره ای جاندار مانند درخت فرض شده است که تمام اجزای آن مانند اعضای یک پیکره با هم ارتباطی زیستی و تنگاتنگ دارند. زمین یا گایا به عنوان یک ابرارگانیسم معرفی می شود که تخریب یک قسمت می تواند به همه پیکره ضربه وارد نماید. سپس وی با همکاری یک زیست شناس این نظریه را کامل کردند. نظریه گایا که از روایت اسطوره شناسانه آن بهره برده بر این عقیده است که همه کره زمین با هر آنچیزی که در آن وجود دارد در چرخه زندگی دخیل هستند و بخشی از این ابرزنده محسوب می شوند. بنابراین فرضیه های پیشین که معتقد بودند کره زمین به دو عنصر حیاتی و غیرحیاتی تقسیم می شود و بخش حیاتدار خود را با شرایط گوناگون سیاره بی جان منطبق می کنند را رد می نماید. نظریه یاد شده در حوزه هواشناسی و سپهرشناسی نیز گسترش یافت در سالهای هشتاد تعدادی از محققان در این زمینه نسبت به لایه ازون، گرایش زمین و دگرگونی هایی که در آب و هوا رخ می دهند اظهار نگرانی نمودند و آنها نیز بر همین نظریه گایا تاکید ورزیدند. به مرور این نظریه وارد حوزه ها و رشته های دیگر نیز گردید.

فرضیه اثر پروانه: این فرضیه بر این عقیده است که بال زدن پروانه در شرایطی می تواند منجر به آشوب در تمام سیاره گردد. یعنی در جایی خاص اگر اتفاقی بسیار کوچک بیافتد می تواند زمینه های اتفاقاتی بسیار بزرگ را فراهم آورد. این فرضیه بر اساس نظریه نظامهای آشوبناک بنا می شد. در این نظامها که به وضعیتهای غیرخطی می پردازد تغییری کوچک در وضعیت اولیه می توان منجر به دگرگونیهای بسیار بزرگ درمراحل بعدی شود. ادوارد لورنتس در مقاله در سال ۱۹۷۲ برای نخستین بار این موضوع را به عنوان یک پرسش مطرح می کند و می گوید: «آیا بال زدن پروانه ای در برزیل می تواند علت شکل گیری تندبادی در تگزاس گردد؟» وی بر روی مدلهای ریاضی هواشناسی و پیش بینی های هواشناسی فعالیت داشت که به این فرضیه علاقمند شد. البته این ایده اول بار مانند بسیاری از ایده ها توسط ذهن خلاق یک نویسنده داستانهای کوتاه علمی-تخیلی یعنی ری بردبری در اثر به نام آوای تندر مطرح گردید. بی تردید بال پروانه وجه استعاری دارد و لورنتس می خواست بگوید بی تاثیرترین چیز ممکن امکان دارد موجب تحولی بزرگ گردد اگر شرایط آماده باشد. همین ویروس کرونا به احتمال زیاد از یک حادثه به ظاهر بسیار کوچک شروع شده است یعنی از اقدام یک نفر در ووهان چین اما جهان را تکان داد و هزاران نفر را به کشتن و میلیون بلکه میلیاردها انسان را متضرر نمود... همه آن یک نفر در آن لحظه به خاطر آن اقدام در آنجا انجام گردید. دهکده کوچک و خطرات آن: بنابراین باید حرف افرادی مانند مک لوهان را جدی گرفت که جهان به دهکده ای تبدیل شده است که همه اعضای آن بیش از اندازه به هم پیوسته و وابسته اند. اگر هر اتفاقی نزد یکی از اعضای این دهکده پیش آید همه گرفتار آن می شوند. یعنی به همان اندازه که فرصتها میان آنها تقسیم می شود تهدیدات نیز میان آنها با همان رشد توزیع می گردد. در این مدت که تکنولوژی رشد کرده و روابط میان انسانها فشرده تر و سریعتر گردیده است شرایط مناسبی هم برای انتقال ویروسهایی مانند کرونا بوجود آمده است. عدم تناسب میان اخلاق و تکنولوژی مخاطرات را هر لحظه بیشتر می کند. چنانچه ملاحظه می شود این کوچ شدن جهان موجب آسیب پذیری بسیار زیاد آن نیز شده است.

فرضیه انتروپوسن (Anthropocene): طرحی است که از سوی پل-ژوزف کروتزن هواشناس، شیمی دان اتمسفر هلندی ارائه می گردد. وی که در سال ۱۹۹۵ برنده جایزه نوبل شد این موضوع را مطرح می کند که عصر فعلی برخلاف عصرهای پیشین عصری است که انسان تاثیر تعیین کننده ای بر محیط زیست و سیاره زمین دارد. این تاثیر آنقدر مهم است که می توان دوره ای از زمین شناسی یعنی دوره کنونی را با همین عنوان «انتروپوسن» یعنی «عصر انسانی» نامگذاری کرد. بر اساس این نظریه انسان بیش از هر عنصر دیگری بر تغییرات و تحولات زیست سپهری موثر است و تاثیرات در همه سطوح اعمال و مشاهده می گردد. البته این دخالتها همواره بوده است اما با دوره مدرن و انقلاب صنعتی شدت گرفت تا اینکه در قرن بیستم تعیین کننده گردید. به عبارت دقیقتر انسان پساومانیستی است که متوجه عصری انسانی می شود، عصری که دخالتهای انسان به ویژه دخالتهای مضر وی و تاثیرات آن غیرقابل چشم پوشی است. این نظریه می خواهد بر مسئولیت پذیری انسانها که اربابان عصر جدید هستند تاکید بورزد. دیگر مسئولیت سیاره در دستان انسانهاست و خوب و بد آن نیز بر عهده اوست. او باید این مسئولیت را بپذیرد و بر وظیفه خود که خطیر و حساس است کوشا باشد. همه این نظریه ها و هشدارها خوبند اما اگر دولت ها برای نجات طبیعت بسیج و یا مجبور نشوند، تاثیرشان اندک خواهد بود. جهان به تغییر نگرش و پارادایم و همچنین تغییر در شکل تشکیلاتی مقابله جهانی با این وضعیت نیازمند است. مردم باید بر دولتها فشار بیشتری وارد کنند تا دولتی مانند دولت ترامپ یکباره همه قرارها و قواعد زیست محیطی را منکر نشود و این تلاشها را عقیم نگذارد.

■ نوروز کرونایی

حال امسال از انجام آیینهای نوروزی محروم شده ایم. شاید همین محرومیت به ما کمک کند تا یکبار به طور عمیق به نوروز و اندیشه نوروز بیاندیشیم. اندیشدین به اندیشه نوروزی در غیابش بیشتر ما را با اهمیت و با رمز و راز این اسطوره-آیین آشنا می کند. به عبارت دیگر حال که امسال ما یک نوروز بی نوروز و یک نوروز آخرالزمانی را تجربه می کنیم می توانیم بهتر به باورها و نگرشهایی که با خود حمل می کرد و ما به آنها توجهی جدی نداشتیم توجه نماییم. تضاد وضعیت آخرالزمانی که با کرونا ایجاد شده است با نوروز که سرشت اول الزمانی دارد می تواند عمق فاجعه ای که در آن زندگی می کنیم را بیشتر روشن کند. چرا با وجود یادآوریهای نوروز در مورد آغازها یکباره جهان و ایران به پایانها می اندیشد. آیا به خاطر بی توجهی به محتوا و فلسفه این آیینها و روایتها نبوده است. آری دستکاری طبیعت و برخلاف هنجارهای آن رفتار کردن ممکن است یکباره به یک بحران بزرگ تبدیل گردد. در شرایطی که جهان ما کوچکتر و پیوسته تر شده است دیگر جوامع حق ندارند بومی و منطقه ای رفتار کنند زیرا خطرات آنها می تواند دنیا را به خطر بیاندازد. باید فرهنگهای گوناگون مسئولیت با هم زیستن را بیشتر درک کنند و نگاههای بخشی و ایدئولوژیک را به خصوص از آنجاییکه به مسئله زمین و انسان مربوط می شود کنار بگذارند. حفظ فرهنگهای بومی خوبست به شرطی که به کلیت انسانی ضربه وارد نکند. همچنین باید دید ایرانیها که داعیه تفکر نوروزی دارند، چگونه مواجهه ای با طبیعت داشته اند. لازمست این نکته یادآوری گردد که در دهه های اخیر فلسفه نوروز و آیینهای نوروزی فراموش شده است و بجای اینکه نوروز ما را با طبیعت نزدیک کند و این نزدیکی عمیق و از جنس اسطوره ای و فلسفی سپس اجتماعی و فردی باشد موجب شده بود تا برعکس ما موجب تخریب طبیعت شویم. پایان تعطیلات نوروزی بخشهای بیشتری از طبیعت آلوده می شدند. مواد پلاستیکی و تخریب آبهای جاری و یا گیاهانی که جلوی فرسایش خاک را می گرفتند در روزهای نوروزی گسترده تر می شد. متاسفانه در اغلب جاهایی که مسافران نوروزی اقامت داشتند تلی از زباله به یادگار می ماند. دلسوزان محیط زیست پیوسته هشدار می دادند اما چندان کارساز نبود. باز هم جای تاسف است که کشور ما یکی از کشورهایی به حساب می آید که با شکارهای بی رویه و جنگل زدایی هایی مخرب، مصرف فراوان انرژی و ... بسرعت از تنوع حیوانی و گیاهی خود می کاهد.

مناسب است با تفکر ارگانیستی نوروز تحولی در نگرش و منش ما نسبت به طبیعت صورت گیرد. ژرفنای از دست رفته اسطوره ها و آیینهایی مانند نوروز به آنها بازگردانده شود. برای نمونه بجای آب بازی و آتش بازی به آیینهای آب، آیین های آتش رجوع نماییم و معناهای گمشده را به این روایتها پس بدهیم. ما نیاز به متفکرانی داریم که نظریه های تازه ای با رجوع به روح فرهنگی ایرانی-اسلامی ارائه نمایند. نیاز به تشکلهای مناسب و بومی در عین حال مقاوم زیست محیطی داریم تا جدی به حراست از آنچیزی که باقی مانده بپردازند. نیاز به دولتهای فرهیخته ای داریم که مسئله را خوب بفهمند و با همکاری مردم و تشکلهای مردمی به حراست از میراث طبیعی و فرهنگی ما همت گمارند. هر چه زودتر نیاز به تبیین قوانین دقیق و «اخلاق زیست محیطی» و به طور کلی «منشور جامع زیست محیطی» کشور داریم.

■ سخن‌پایانی

کرونا به ما نشان داد که جهان کوچک است شاید کوچکتر از دهکده جهانی، کرونا به ما نشان داد که گاهی اتفاقی به مقیاس بال زدن پروانه می تواند جهانی به آشوب بکشید، نشان داد که همه زمین را می بایستی به عنوان موجودی زنده در نظر بگیریم، نشان داد که پدرانمان چه یادگاریها و سنتهای خوبی برایمان به جای گذارده اند، پس خوبست فلسفه آنها درک شود، معنای از دست رفته شان را به آنها بازگردایم. بی شک روزی آیندگان -اگر آینده ای باشد- در مورد همه اعمال ما از جمله چگونگی مواجهه با محیط زیست و طبیعت ما را ارزیابی خواهند کرد. امیدواریم در آن روزی که نیستیم از خجالت رویمان سرخ نشود!